



چشم‌ها را باید شست

گفت‌وگو با محدثه حیدرپور، آموزگار پایه‌ی چهارم دبستان رسالت

علاقه به معلمانی که در دوره‌های تحصیلی داشته‌ایم، دلایلی دارد. ممکن است دلیل این علاقه، مهربانی و خوش‌رو بودن آن معلم باشد؛ ممکن است تدریس خوب و عمیق او یادش را در دل ما زنده نگاه دارد. اما گاهی با معلمانی زندگی کرده‌ایم که نگاه ما را به هستی، آدم‌ها و اطرافمان تغییر داده‌اند. در این صورت یاد که هیچ، زندگی و وسعت نگاهمان را مدیون آن‌ها هستیم. در دبستان رسالت منطقه‌ی ۱۵ تهران با آموزگاری آشنا شده‌ایم که اگرچه اولین سال آموزگاری‌اش را تجربه می‌کند، اما می‌کوشد نگاه دانش‌آموزان را به هم‌کلاسی‌های افغان‌شان، تغییر دهد.

بنیان علمی داشته باشد و استادان آن از متخصصان خود دانشگاه فرهنگیان باشند. از طرفی دیگر، با تغییر استادان مدعو، تجربه‌هایی که در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت هم تغییر می‌کرد و هر دانشجو تجربه‌های متفاوتی داشت.

ما در کلاس‌های کارورزی طرح درس را بر اساس ۲۰ دانش‌آموز می‌نوشتیم و زمان تدریس هم ۴۵ دقیقه بود، اما در کلاس واقعی، در بهترین حالت، ۳۵ دانش‌آموز داریم و کارهای جانبی از زمان تدریس می‌کاهند. متأسفانه در کلاس‌های کارورزی با تعداد دانش‌آموزان بیشتر کار نکردیم.

● از اولین روز کارتان بگویید.

خیلی اضطراب داشتم. چون سال اولی بود که می‌خواستیم به معنای واقعی کار در کلاس را تجربه کنیم. از طرفی دیگر، کارکنان مدرسه هم ما را زیر ذره‌بین گذاشته بودند و باید اعتماد آن‌ها را هم جلب می‌کردیم. وقتی وارد کلاس شدم، بچه‌ها با تعجب زیادی من را نگاه می‌کردند. تمام حرکاتم را زیر نظر گرفته بودند. بعد از خوشامدگویی به مناسبت ورودشان به پایه‌ی چهارم، از آن‌ها خواستم خودشان را معرفی کنند و از علاقه‌شان به رنگ، غذا، ورزش و ... بگویند. خواستم فضای کلاس را به فضایی دوستانه تبدیل کنم. بعد خودم را معرفی کردم و من هم از علاقه‌هایم گفتم. جای تعجب بود که بعدها در نقاشی‌هایشان از رنگ مورد علاقه‌ی من زیاد استفاده کرده بودند.

کلاس و مدرسه‌ای که من برای بار اول وارد آن شده بودم، مهاجران افغانستانی زیادی داشت. از ۳۵ دانش‌آموز کلاس، ۱۵ نفر افغانستانی بودند که همه‌ی آن‌ها هم در یک ردیف و پیش هم نشسته بودند.

● چطور شد به آموزگاری روی آوردید؟

مادرم در کودکی نقش مؤثری در بازی‌ها و فعالیت‌های گروهی من با دوستان هم سن و سالم داشت. غالباً در فعالیت‌های گروهی نقاشی می‌کشیدیم یا کاردستی درست می‌کردیم. من همیشه دوست داشتم آنچه را می‌دانستم به آن‌ها آموزش دهم. همچنین، بیشتر اقوام ما فرهنگی بودند و از لذت‌های آموزگاری بسیار شنیده بودم. آموزگار پایه‌ی پنجم خودم هم سرکار خانم ابراهیم‌زاده، با واگذار کردن مسئولیت‌های کلاسی به من، باعث پیشرفتم شد. در این فضا بزرگ شدم و خواستم به دنیای آموزگاری پا بگذارم.

● برای آموزگاری چه مسیری را طی کردید؟

سال ۹۳ کنکور دادم و از آنجا که خانواده نقش بسزایی در انتخاب رشته‌ی من داشت، انتخاب ۱ تا ۱۰ را دانشگاه فرهنگیان زدم. بعد از اعلام نتایج، در انتخاب اول، رشته‌ی علوم تربیتی، گرایش دبستان، قبول شدم و در دانشگاه نسیمیه‌ی تهران به تحصیل پرداختم. البته با رتبه‌ای که داشتم، می‌توانستم رشته‌های پزشکی را انتخاب کنم، اما هدف من فقط آموزگاری بود.

● در دانشگاه احساس خلأ آموزشی می‌کردید؟

بله. به چند مورد آن اشاره می‌کنم. - در دانشگاه فرهنگیان، اکثر استادان ما مدرسان باتجربه و استادانی از دانشگاه‌های دیگر بودند که به‌عنوان استاد مدعو در دانشگاه فرهنگیان تدریس می‌کردند. به نظر، دانشگاه باید

فعالیت دانش آموزان در زنگ هنر



● توصیه‌تان به آموزگاران که امسال وارد کلاس درس می‌شوند چیست؟

۱. طرح درس سالانه داشته باشند و آن را در تابستان و قبل از شروع سال تحصیلی بنویسند. چون با شروع سال تحصیلی کارها و

● تفاوت کارآموزی با کلاس واقعی چه بود؟

- تعداد دانش‌آموزان کلاس‌های کارورزی با کلاس‌های واقعی تفاوت عمده‌ای داشت.

- مدیریت کلاس در کلاس‌های کارورزی به عهده‌ی معلمانی بود که ما به‌عنوان همیار به کلاس آن‌ها می‌رفتیم، اما اداره‌ی کلاس واقعی بسیار سخت بود.

- کارآموزی هفته‌ای یک بار بود و ما شناختی نسبت به دانش‌آموزان نداشتیم، اما در کلاس واقعی باید نسبت به تک‌تک دانش‌آموزان شناخت پیدا کنیم تا بتوانیم کلاس را مدیریت کنیم.

- در کلاس‌های کارورزی، معلم راهنما یک ساعت مشخص را در اختیار ما قرار می‌داد تا درس مشخصی را تدریس کنیم. اما در کلاس واقعی می‌توانیم از تلفیق درس‌ها برای تدریس استفاده کنیم.

من از همان روز اول بچه‌های افغانستانی را بین بقیه‌ی دانش‌آموزان پخش کردم تا با هم ارتباط بیشتری داشته باشند و دوست شوند. در تمام طول سال تلاش کردم نگاه بچه‌های ایرانی را به دانش‌آموزان افغان عوض کنم و آن‌ها را متوجه این نکته کنم که افغانستان هم کشوری مثل ایران است با آداب و رسوم متفاوت.

● آیا الان احساس می‌کنید چیزهایی باید می‌آموختید که نیاموخته‌اید؟

ذهن پویای بچه‌ها باعث می‌شود در درس‌ها سؤال‌هایی فراتر از کتاب‌های درسی بپرسند. اطلاعات جامع معلم در این مواقع به کمکش می‌آید تا پاسخگوی سؤال‌ها باشد. اطلاعات ما نباید فقط به کتاب درسی محدود باشد. در دانشگاه کمتر پیش می‌آید در مورد نحوه‌ی پاسخگویی به سؤالات دانش‌آموزان چیزی یاد بدهند. من گاهی بعد از کلاس سؤالی را که جواب آن هنوز در ذهن دانش‌آموز معلوم نیست، جست‌وجو می‌کنم تا دانش‌آموز حتماً جواب درست را بگیرد.

● چشم‌اندازتان از حرفه‌ی معلمی چیست؟

- خیلی دوست دارم یادگار ارزشمندی از خودم در ذهن دانش‌آموزانم به جا بگذارم.

- امیدوارم در سال‌های بعد معلم بهتری باشم، طوری که مدرسه‌های متعددی از من دعوت کنند با آن‌ها همکاری کنم.

- می‌خواهم ادامه‌ی تحصیل بدهم. در حال حاضر هم کنکور کارشناسی ارشد داده‌ام و منتظر نتایج نهایی آن هستم. به نظر من دوره‌ی ابتدایی به معلم‌های باسواد احتیاج دارد.



دست‌سازهای دانش‌آموزان کلاس



● از تجربه‌های درس‌آموز خود بگویید.

تجربه‌ی اول: من با وجود تعداد زیاد دانش‌آموزانم، سعی می‌کنم همه‌ی فعالیت‌ها و آزمایش‌ها را با کمک خود بچه‌ها انجام دهم. برای فعالیت تسبیح‌سازی در درس شناخت سنگ‌ها از کتاب علوم پایه‌ی چهارم بچه‌ها را گروه‌بندی کردم. اما به تعداد گروه‌ها آب مورد نیاز برای انجام فعالیت در دسترس نبود. در حین انجام فعالیت، گروهی که آب نداشت، از گروه دیگر تقاضا کرد. به این ترتیب، در کلاس هرج و مرج شد. من متوجه شدم که قبل از انجام هر آزمایش یا فعالیتی، باید تمام وسایل مورد نیاز را بین همه‌ی افراد یا گروه‌ها تقسیم کنم، چون در غیر این صورت زمان انجام آزمایش برای آماده کردن وسایل از بین می‌رود.

تجربه‌ی دوم: پایه‌ی چهارم از سخت‌ترین پایه‌ها در درس ریاضی است. من همه‌ی مباحث درس ریاضی را به ترتیبی که در کتاب مطرح شده بود تدریس می‌کردم. الان که یک سال تحصیلی را پشت سر گذاشتم، از طریق مشورت با معلمان باتجربه، به این نتیجه رسیدم که می‌توان برخی مباحث را پس و پیش درس داد و حتی گاهی برای یادگیری عمیق‌تر دانش‌آموزان، مواردی را اضافه بر کتاب درسی ذکر کرد.

تجربه‌ی سوم: اوایل سال تحصیلی همه‌ی کارها را خودم انجام می‌دادم، اما از ماه چهارم به بعد دانش‌آموزان را در کارهای کلاسی شرکت دادم و هر دانش‌آموز را مسئول کاری در نظر گرفتم. برای مثال، برگه‌ی دعوت از اولیا را به دانش‌آموزانی که مهارت دست‌ورزی ضعیف‌تری داشتند، می‌دادم که آن‌ها را قیچی و بین بقیه تقسیم کنند. تصحیح برگه‌های املا را هم به دانش‌آموزانی واگذار کردم که املائی ضعیف‌تری داشتند. مسئولیت دادن به دانش‌آموزان، هم سرعت کلاس را بالا می‌برد و هم در تقویت اعتمادبه‌نفس و مسئولیت‌پذیری آن‌ها مؤثر است.

● با موضوع تحول بنیادین (و اسناد بالادستی آموزش و پرورش) چقدر آشنایی دارید؟

در واحدهای دانشگاه آن‌ها را خواندیم. اما در جمع‌های دوستانه، بین همکاران، راجع به آن صحبت می‌کنیم و سعی می‌کنیم مواردی را که در آن ذکر شده است، در کتاب‌های درسی برایش مصداق بیاوریم و در کلاس مطرح کنیم.

● از چه روش‌هایی برای تدریس استفاده می‌کنید؟

سعی می‌کنم کلاس بیشتر عملی باشد و خود دانش‌آموزان به یادگیری برسند. برای مثال، مساحت متوازی‌الاضلاع را با آوردن مقوا و درست کردن آن در کلاس انجام می‌دهند. در حین تدریس، از روش پرسش و پاسخ استفاده می‌کنم تا دانش‌آموزان آموخته‌های قبلی خود را به یاد آورند. در زنگ املا از روش تلفیقی برای نوشتن اصطلاحات ریاضی استفاده می‌کنم.

مسائل زیادی پیش می‌آید و دیگر فرصت نوشتن طرح درس وجود ندارد.

۲. همیشه چند فعالیت و بازی ناب برای لحظه‌هایی که کلاس از دستشان خارج می‌شود، داشته باشند.

۳. وقتی وارد کلاس می‌شوند، خودشان را یک لیوان نصفه ببینند و بدانند نیمه‌ی دیگر لیوان با تجربه پر می‌شود. این تجربه‌ها را می‌توانند هم با گذشت زمان و هم با پرسش از معلمان باتجربه کسب کنند.

۴. حتماً ادامه‌ی تحصیل بدهند. هم در زمینه‌ی تخصص ابتدایی و هم در زمینه‌های دیگر، بنا به علاقه‌شان، مطالعه کنند تا اطلاعاتشان بالا برود و بتوانند به سؤالات فراتر از کتاب‌های درسی دانش‌آموزان، پاسخ‌های درستی بدهند.

۵. هم با کادر مدرسه و هم با اولیای دانش‌آموزان همکاری و تعامل خوب برقرار کنند.